

و بمقرنیکه صد هزار شریعت با امر او محقق شده و جاری گشته  
 اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند  
 این خلق که کوشش بر خرفات ان نفوس داده و میدهند  
 و معاذیری که عظم از عصبی است از ان نفوس شنیده  
 و پذیرفته اند فوالله اگر نظر کور شود بجهت از انست  
 که بان اشارات ناظر گردد و افنده معدوم شود  
 بهتر از انست که بان حجابات محجوبانند\* و دیگر غافل از انند  
 که در دستان علم الهی نفوسی ظاهرا شده اند\* که  
 باستنطاق حق را از باطل متمیز دهند\* و بنظر انظر  
 اکبر را از اصحاب سقر شناسند و بعنایت رحمن با  
 نزل فی لیبیان عارف شده اند علیهم رحمة الله  
 و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از انست علی  
 احکام الله نازل که این ظهور متعترض اینگونه اموا  
 نشود و بر جمال احدس تعجبی وارد نکردد چنانچه مفسران  
 هر نفسی سوالی دارد و یا آیات میخواهد حال سوال نماید

نازل

تا نازل گردد که مباد بعیسا ذمایت سوالی شود که سبب  
 خزن ان جمال قدم گردد و مخصوص صهیبر مایند موالدی  
 ینطق فی کل شیء بائی انما الله لا اله الا الله لا یستغنی احد  
 من اعتراض و جمیع این تاکیدات نظر بان بوده که علم  
 بوده اند حاصل بیان بچرا امور متمسک میشوند جوهر فرادیکه  
 بعنایتی لطیف و رستین است که جمیع من فی لیبیان صراحت  
 فرموده اند ابد این یدی حکم نمایند بحر فی که رانکه هموم  
 از او استشمام شود ملاحظه کنند الل بیان چه مقدار خضر  
 وارد آورده اند مع انکه در این ظهور اموری ظاهرا که  
 از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه  
 آن اصغرا ناکشته و آنچه از بحر عظم سوال نموده اند  
 جوابهای شافی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس  
 آنچه طلبیده اند بان فائز شده اند مگر اموری که خضر  
 و قبح آن از نظر سائلین و طالبین ستور بوده لذا اجابت  
 نشده و عوض ان مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر

یکی از آن مشهور کرد و کل اهل عالم منصف شوند باری  
 و رقاء الهی را در هر عالمی بختی و بر هر فتنی از افاقان  
 نعمه ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد  
 نمود نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدت  
 کجا بوده اند آیا میسکه این غلام الهی باین اعدا با مشا  
 اثا الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود و رؤسای بیان  
 از خوف جان ستور و بانوان معاشر بودند قاتلهم  
 و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کل  
 بیان با و محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچه  
 دیده و شنیده اید در ظهور تسع که منصوص در بیانت چه  
 میگویند جناب سیاح علیه بهاء الله موجودند و این آیات  
 تلقاء و چه بوده مذکور نمودند که در آخر آیات حضرت اعلی  
 روح ماسویفند با و بشارت فرموده اند که بقاء  
 مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را  
 باین ظهور عظیم بشرک با الله نوشتیم ذلک متنسبه

نشده اند شید محمد مراد و بختی مرید آنچه او القا کند او میسب  
 از جمله تازه از ناحیه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت  
 اعلی از تسع تسع بعد از ظهور من نظر است در ستغاث  
 حال ملاحظه نمایند چه مدت از اصرار صدق انصاف  
 بعید مانده اند فو الله اگر زبان لال شود بهتر از دل چهرین  
 کلمات از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل  
 و اقرار از ایشان شنیده نشده و لکن عجب است از اهل  
 بیان که باین حرفهای مفرغ کوشش داده و بینند  
 افت لهم و یحی آثم و لوف آثم شعورشان بمقامی رسیده  
 که تازه در این ایام یک خبیثت مثل خودی را باین اسم  
 اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منسره  
 در بیان مخصوص این اسم باشد فلان اسم باین اسم  
 نامیده شده لعنهم الله سوف یرجمهم الله الی مقتدرهم  
 فی الهاوتیه و لایجدن لافضهم من جمیم \* قل یا ایها الیهاب  
 اتقوا الرحمن و لاترتکبوا المالا الیکتب فرعون و هامان و لا

نرود و لا شدا قد بعثنی الله و ارسلنی الیک بایات تنبیهات  
 و اصدق ما بین ایدیکم من کتب الله و صحائفه و ما نزل  
 فی الہیمان و قد شہد ل نفسی ربکم لعسر الزمان \* خافوا  
 عن الله ثم انصفوا فی امرہ فلو را الله خیر لکم ان کنتم  
 تعلمون \* عجت از نفوسیکہ از این ظهور مجتہد و مع ذلک  
 خجل نیستند و بل دیگر اعتراض مینمایند سبحان  
 ربک سبحان عما یظنون بلی ظهور قبل خبر نموده  
 از آنچه واقع شده ملاحظہ در شان نفوسی نماید  
 که مع این آیات بدیعه و ظورات الہیہ و شئونات  
 احدیہ کہ عالم را احاطہ فرموده و مع شہادت حضرت  
 اعلی کہ در جمیع بیان اخذ نموده و بشارت فرموده  
 بقاصدین کہ بعد تصور اظهار مینمایند کہ برو و فلان  
 و فلان را بسین عجیبات از امثال این نفوس  
 از هر از لئی از لئی حتی یقال یا یقال و از جمیع این  
 مراتب گذشته ذکر کلمات کا ذی مجعوله مشرک با بتدرا

در مقابل آیات عزالی و بیانات قدس صمدانے  
 مینمایند بعینہ مثل انت کہ کسی بگوید روح و ردیہ مخلوق  
 الہیہ را استشام نمودی حال روح جیفہ منتسبہ  
 خبیثہ را ہم استنشاق نما و بعضی برانند کہ بعد از این  
 ظهور عظم نباید ان نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق  
 شود بعینہ این قول مثل انت کہ کسی بگوید با وجود  
 حق نباید عینرا و مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم  
 مشہود گردد و یا عند سبب نفی و رد کلزار رحمانی  
 روح منتسبہ استشام شود و این اعتراضات  
 کہ محبتین هیچ طتی با مثال ان احتجاج ننموده اند  
 بکوائی کما شتکان وادی غفلت لسانتان با این  
 کلمہ مقرر است کہ کان الله ولم یکن مع من شیء و الان  
 یكون مثل ما قد کان مع انک جمیع موجودات مشاہدہ  
 میشوند و موجودند مع وجود کل شہادت میدہی کہ حق  
 بوده و خواهد بود و عینرا و بنوده و نیست حال الہین

شهادت در این ظهور و ما متعلق به شهادت ده  
و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده  
کن و این مقام مخصوص اولوالابصار و اولوالانظار  
بوده و خواهد بود فقط کرا یا اهل لبیان کج شاید  
طنین ذباب را با آیات رب الارباب فرق گذارید  
و تمیز دهید قلم بحسب آفاق که کلمات صحن تلقاء  
کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود یا ظهور  
قبل فرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده  
و خواهد شد عجبست که سالها بیان خوانده اند و بحرانی  
از ان فائز نگشته اند بعینه مثل اهل شرکان بل لائل  
لهؤلاء مشرکین قبل در احوالی که معارضه با خاتم انبیا  
نمودند باینکلمات تثبت نخبه چه که احدی تکفئه چرا  
لسان شعر اکلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته  
و در بیت آونجه اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیر  
شهادت میدهد که کلمات مجوز ان نفوس ملحد در نزد

لازل

کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود  
بوده و خواهد بود چه ذکر شود که نامس رضیع و غیر  
بالغ مشاهده میشوند و سبب شده اند که فیوضات  
نامتناهیة الهیه از برتیه ممنوع شده و ابکار معانی  
در عرفات روحانی و خلف سر ادق عصمت ربانی  
مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم  
قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت  
الآمن رجوع و تاب بخضوع و اناب بگوای اهل  
بیان اگر آیات عربیه را در ان نمینمایند در کلمات پاریه  
حق ملاحظه کنند که شاید خود در استحق عذاب لانهایه  
نمایند و بانفس فانیه از طلعت باقیه محجب نگردید و قسم  
باقاب افق ابهی که انچه ذکر شده نته بوده و خواهد  
بود و بان نامورم و آلا از بیان اهل اکوان نفسی  
سلطان امکان راجع نه قد حبس الله ذلی مقدسنا  
عما عندهم انه لهو لغتی عما سویه و المستغنی عما دونه



بوده قدری تفکر در اول این امور کن که شاید با آنچه  
 از عیون مستور بوده فاش شود و موقن کردی باینکه  
 ان نفس از اول معدوم بوده مصاحح و حکم الهی قضایا  
 نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا مطلبی که  
 اگر امثال ان نفوس ممتدی نشده اند حق جلت  
 عظمت از سافز کلام مرتیه سیما کل مقدسه معوث فرماید  
 بشاینکه جمیع من فی العالمین رضی قود و معدوم شدند  
 و جز حق موجود و ناطق و متکلم و قادر بر سیند انه علی  
 ما یشاء قدیر انشاء الله انجذاب از بدائع فضل رب  
 الارباب کاسر حسنام هوی و موقد نار بدی شوند  
 فیاطوبی لک بما فرزت بالمقام الاسبی و کان طرفک  
 متوجهما الی الافق الاعلی انه یختص من یشاء بفضل عنده  
 و انه لهو المقدر علی ما یشاء و رب لاخرة و الاولی لا الاله  
 الا هو علی الابهی  
 واقاما سئلت فی مزق القائل و القیوم

فاعلم بان الهنق بین الاسبین بایری بین الاعظم  
 و العظیم و هذا ما بینه محبوبی من قبل و انا ذکرنا دنی  
 کتاب بدیع و ما اراد بذلك الا ان یخبر الناس بان  
 الذی یظهر انه اعظم عما ظهرو هو لهیتوم علی القائم  
 و هذا هو الحق شیهده بلسان الرحمن فی جبروت لسان  
 اعرف ثم استغنی عن العالمین و اذ انی انا  
 القائم عن بین العرش یقول یا ملا لیسان  
 تانته هذا هو لهیتوم قد جآکم سلطان مسین و  
 هذا هو الاعظم الذی سجد لوجه کل اعظم و عظیم و ما  
 استعلی الاسم الاعظم التهنیه عند ظهور استطنه و ما  
 غلب لهیتوم الالفانیه فی ساحت کذک کان الامر و  
 لکن الناس هم محججون بل لعقل صرح مما نزل  
 فی البسیان فی ذکر هذا الظهور مع ذلک فانظر ما  
 فضل لشه کون قل باقوم هذا هو لهیتوم قد وقع تحت  
 انظارکم ان لا تحسوه فارحموا انفسکم تانته الحق

هذا بحال المعلوم ويظن ما هو الموقوم في لوح مسطور  
 اياكم ان تمتسكوا بالموجم الذي كنه ببقائه وآياته  
 وكان من المشركين في كتاب كان صبيح الحق  
 مرقوما \* ايقن بانه ما اراد الا اعظيتم هذا الظهور على  
 المذكور واستورا واستعلاء هذا الاسم على كل الاسماء  
 وسلطانه على من في الارض والسماء وعظيمة اقداره  
 على الاشياء وبظهوره شهدت الممكنات بانه هو  
 الظاهر فوق كل شيء وبطوئه شهدت الذرات بانه هو  
 الباطن المقدس عن كل شيء ويطلق عليه اسم الظاهر  
 لانه يرى باسماء وصفاته ويعرف بانه لا اله الا هو  
 ويطلق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف بوصف ولا  
 يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احداثه في عالم الذكر  
 فقالي من ان يعيرف بالذكر او يدرك بالغير كظاهرة  
 نفس باطنية في حين سبني باسمه الظاهر يدعى باسمه  
 الباطن وانه لا يعرف بالظاهر ولا يدرك بالابصار

على ما هو عليه من علوه وعلوه وسموه انه لبا المنظر الا  
 والافق الابهى ويقول قد خسر الذين كفروا بالذي ما به  
 زينت لصحيفة المكنونة وظهرت طلعة الاحدية ونصبت راية  
 الربوتية ورفع جباة الالوتية وتمون بحجر النجوم وظهرت  
 المستر المقنع بالستر الاعظم فومره ان لسببان قد عجز  
 عن بيانه والتبسيان عن عرفانه فقالي هذا القوم  
 الذي جسرق ابجاب الموهوم وكشف المكتوم وفك  
 الائمة المختوم \* فوفضه الرحمن ان لسببان يوح ويقول  
 اي رب نزلتني لذكرك وثنائك وعرقان نفسك  
 والذي كان قائما بامرنا العباد بان لا يستجوبوا بما  
 خلق عن جبالك القوم \* ولكن القوم حرقوا ما نزل  
 في اثبات حقاك واعلاء ذكرك وكفوا بك وباياك  
 وجعلوني جنة لانفسهم وبها يعترضون عليك بعد اذ  
 ما نزلت كلمة الآل وقد نزلت لاعلاء امرنا انهما سلطنتك  
 وعلو قدرك وسمو مقامك فيا ليت ما نزلت ما ذكرت

وعزتك لو تجلني معدو فالاحسن عندي من ان اكون  
 موجودا و يقربني عبادك الذين قاموا على ضرتك  
 و ارادوا في حقك ما ارادوا اسئلك بقدرتك  
 التي احاطت بالمخات ان تخلصني من هؤلاء العجاء  
 لاحي عن جبالك يا من بيدك ملكوت القدرة  
 و جبروت الاختيار و لو نزل من المقام الاسنى  
 و الدرّة الاولى و السدرّة المنتهى و الافق  
 الالهي و نزع البيان من علو التبيين الى  
 دنو الامكان لذكر الفرق بين الاسمين في مقام  
 الاعداد و لو ان جسمالي المكون في نفسي نجسطني  
 و يقول يا محسوبي لا ترتد البصر عن وجهي و الكبر  
 و البيان و لا تشغل بغيري اقول اي محسوبي قد  
 انزلني انزلني قضائك المشبه و قدرك المحتوم\*  
 الى ان ظهرت في مقص هبل الاكوان اذ ينبغي  
 بان اكلم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم

و لو نبذل التسمي من بقدر ان تقترب انك لو تريد  
 ما تأمرني به ارفع يد المنع عن في استغفرك في ذلك  
 يا الهى و محسوبي فارحم على عبادك ثم انزل عليهم  
 ما يستطيع عرفانه افدتهم و عقولهم و انك ان يغفروا  
 الرحيم\* فاعلم بان لفسوق في العدد اربعة عشر و هذا  
 عدد البهاء اذا تحسب له سنة ستة لان شكلها ستة  
 في قاعدة الهندسة و لو تقرء القائم اذا تجد لفرق  
 خمسة و هى البهاء في الجهاء و في هذا المقام يتوى  
 القيام على عرش اسمه القائم كما استوى البهاء  
 على الواو و في مقام لو تحسب سنة القائم ستة  
 على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم  
 ايضا و بهذا التسعة اراد جل ذكره ظهور التسع في مقام  
 هذا ما ترى لفرق في ظاهرا لاسمين و انا اخبرنا  
 البيان لك و انك لو تفكر لتخرج عما ذكرناه لك  
 و اليقناه عليك ما تقر به عينك و عيون الموحدين



فوعری ان هذا الفرق لا يعطس للذين طاروا  
 الى سماء البهاء وبما استدلنا لك في الظاهر  
 بان المقصود في الباطن تومئة اسم لقيوم على  
 القائم اعرف وكن من الحافطين \* وانا سترنا هذا  
 الاذكار وغطيناها عن ابصار من في البيان اذا  
 كشفناه لك لتكون من تاركين \* وقل ان الحمد  
 لله رب العالمين \* اي بعدناظر الى الله مختصري  
 بلسان پارسی ذکر میشود تا کل برتیه از فضل سلطان  
 احدیه از این عین جاریه لا شرقیه ولا غربیه ولا  
 ذکریه ولا وصفیه ولا ظهوریه ولا بروزیه که لم یزل  
 از ذائقه نفس مشرکه محفوظ بود نصیب بردارند  
 و فائز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم  
 و قیوم و اعظم و عظیم عظمت ظهور بعد بوده بر عظیم  
 و قیومیت ظهور اخس بر قائم و از فرق اعظم و عظیم  
 در عدد ظهور تبع بوده چنانچه بر بصیری واضح و نوری

بر خبیری مبرهن است و این عظمت و قیومیت  
 در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثل  
 مقصود از قیوم ظهور تبع بوده و او با اسم بها  
 ظاهر و حال آن عظمت که در ظاهر حروف کلمه  
 میشود در مقامی همزه بهاء استه و قائم یک حساب  
 میشود فکر تعرف و فی ذلك لایات للعارفين  
 ای سائل ناظر قسم بحال محبوب که آنچه مقصود  
 حضرت اعلی است در این ظهور و در صحائف قدس  
 از قلم قدم ثابت و مطور شکل است بتوان فکر کرد  
 و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معالی نمود  
 روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تبعه  
 نماید ما عظم فائز شود و این بیان روح الهی  
 و کان ربه علی ما یقول شهیدا \* لیس هذا البیان  
 متابل منه \* قل ایاکم ان تعترضوا \* و این تبعه را  
 ایام فرجه ما بین ظهورین مقرر فرموده اند \* تا

کینونما تیکه از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از  
 برای ظهور نیز اعظم که در سنه تسع کل آن موعود بوده  
 مع ذلک مشاهد کینید که این باس شناسن تشبث  
 بموهومی چه مدارا اعتراضات بر سلطان معلوم  
 و ملک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابداً  
 از کوربان رحمن خشنیده اند و حرفی از مقصود سلطان  
 امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده اند در هم  
 فی نوحه و در این فخر روحانی در هوای لطیف  
 معانی طیران کمن متوقفین کلمه مالک یوم الدین  
 اصفا نموده اند و آن نفوسند از اهل قبور هم  
 فی النار خالدون و النار تبور هم لو هم شعرون\*  
 واقاها سئلت  
 بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء  
 و اولیای ایا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که  
 قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقیست

باز

یا زائل میشود و بر نفس بقا چگونه است که در حال  
 حیات فی الجمله صدمه که بشاع انسانی وارد میشود  
 از تبیل سهوشی و مرض شدید شعور و ادراک  
 از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر  
 چگونه میشود که بعد از تشخص و شعوری متصور شود با  
 آنکه الات تبامها از هم پاشیده اند **انتهی \***  
 معلوم انجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و متصرف  
 و اینکه در مرض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب  
 مانع بوده و الا در اصل ضعف روح راجع نیست  
 در سراج ملاحظه نماید مضعی و روشنست و لکن اگر  
 حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع  
 آنکه در رتبه خود مضعی بوده و لکن با سبب ناعه اشراق  
 نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور  
 قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع  
 و ستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت

و قوت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه  
 طبیعه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند  
 بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع  
 شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در  
 مقام خود روشن بوده آفتاب خلف سحاب ملاحظه  
 فرماید که در رتبه خود روشن و مضمی است و لکن  
 نظر سحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود  
 و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرماید و جمیع  
 اشیا را بدن او که جمیع بدن با فاضله و اشراق  
 آن نور روشن و مضمی و لکن این ماد است که بسبب  
 مانع حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب  
 ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامیکه  
 غمام حائلت اگر چه ارض بنور شمس روشنست  
 و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و  
 بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود

و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده\*  
 هم چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور  
 شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود مژده  
 نماید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه  
 در شجر است بشانی ضعیف که ابد مشاهده نمیشود و  
 اگر نفسی آن شجر را قطعه قطع نماید ذره از مژده صورت  
 آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطبر از  
 بدیع و قوت مبینع ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود  
 و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف  
 میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصود  
 مطلع شوید و مطابق نماید با سئلت عن الله  
 ربک ورب العالمین\* حق جل ذکره قادر است تا بنگه  
 جمیع علوم را نهایتاً را در یکی از امثله مذکوره بیند  
 ظاهر و بینه فرماید باری بر هر مثلی قدرت  
 مبسوط و هر کلمه حفظ کند داشته شده لایعرفه

احداً آمن اراد چون ختم اناء عطریه بید قدر تیره نشسته  
 رایحه آن استشام میشود الامر بیداته بعلی وینع بومی و بصیر  
 یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و اینکده سوال از مخلوق  
 مثل لا یولد بدانکه لم یزل خلق بوده و لایزال  
 خواهد بود لا لا و له بدایه و لا لا اخره نهایت اسم  
 الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الرب یقضی  
 المرئوب و اینکده در کلمات قبل ذکر شده کان الهام و لا یولد  
 و رباً و لا مرئوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع جایان  
 محقق و این همان کلمه است که میفرماید کان الله ولم  
 یکن مع من شیء و یكون مبشلاً ما قد کان و هر ذی بصیری  
 شهادت میدهد که الآن رب موجود و مرئوب مفقود  
 یعنی آن ساحت مقدس است از ما سوی و آنچه در مرتبه  
 ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حق  
 مقدس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نمی آید  
 و نه رسم نه وصف و لایزال خواهد بود مقدس از کل

ما سویه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه  
 ان ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق  
 فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین  
 خالق بوده و مخلوقی با او نه چسب که در آخرین قبض  
 روح از کل ما یصدق علیه اسم شیء میشود و نیست  
 ان یومیکه میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی  
 مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد  
 القهار لذانفی وجود از کل میشود چه که تحقق وجود  
 در مرتبه اولیه بعد از تحقق عرفانست و قبل از ان بقای  
 ذات قدم محقق و فانی کل شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری  
 بر کل شیء کان رباً و لا مرئوب و بعد از انهما رکنه و  
 استوایی میکل احدیه بر عرش رحمانیه من قبل  
 الیه فهو مرئوب و مخلوق معلوم ادراک انیمقانات  
 منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل باشد  
 بانه موجود و غیره مفقود الاله و لا مالوه مع رب

و لا مبروب عنده كان ولم يكن معه من شيء و يكون مثل  
 ما قد كان قسم بنقطه اوليه كه طبعه احدية از اخزان  
 وارده و شد سبل باغواي نفس مشرکه از ذکر قاتا  
 خفته ستوره عاليه مرتفعه ممنوع شده و بشانی  
 بلايا و ارد که احدی حشر حق محضی آن نه \* و ارض  
 سیر شد در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا  
 ربك العزيز الوهاب \* و زود است که از سیر بطوریت  
 لا يعلم ذلك الا من عنده علم الكتاب \* و  
 اینکه سنو ال شد کابو ل که چگونه ذکر انبیای  
 قبل از آدم ابو البشر و سلاطین ان از منہ در کتب  
 تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و  
 نیست نظر بطول مدت و انقلابات ارض باقی مانده  
 و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر  
 و رسمیکه حال مابین هانس است نبوده و نوشته  
 بود که اصلا رسم تحریر نبودیم دیگر معمول بوده

و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در  
 اختلاف بعد از آدم نمایند که در ابتدا این اسن  
 معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد  
 معموله بلسانی غیر این اسن مذکوره تکلم می نمودند  
 و اختلاف اسن در ارضیکه بیابل معروفست از بعد  
 وقوع یافت لذا ان ارض بیابل نامیده شد  
 ای تبیل فیما لسان ای اختلافت و بعد  
 لسان سریانی مابین هانس معتبر بوده و کتب الهی  
 از قبل باین لسان نازل تا ایا میکه خلیل الرحمن  
 از افق امکان با نوار سبحانی ظاهر و لایح کشت  
 آنحضرت صین عبور از نهر اردن تکلم بلسان سوتی  
 عبرانی چون در عبور خلیل الرحمن باین تنطق فرمود  
 لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد  
 بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان  
 عربی تبدیل شد و اول من تکلم به عبری بن فخطا

و اول من کتب ما بعبریه مر امر الطائی و اول من قال  
 الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطیه از قلمی نقل  
 شد تا آنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نماید  
 بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه  
 مختلف شده تا چه رسد بعیل از آدم مقصود از این  
 بیانات آنکه لم یزل حق در علو استنماع و سمو ارتقاع  
 خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود  
 و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس  
 باقیه در ترون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق بکثرت  
 دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر  
 احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در  
 کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی  
 ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه  
 غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب  
 محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته

در کتب تواریخ موجوده در ارض ختلاف مشهود است  
 و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکر می شود و قایمی  
 مسطور \* بعضی از پشت هزار سال تواریخ دارند و  
 بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کتابی  
 چون دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف  
 ما بین کتب است انشاء الله باید بنظر اکبر ناظر شد  
 و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت  
 ایوم حقائق مظاهر امریه بطراز ایهی مزین مشهور  
 و جمیع اسماء را اسم بدیع ظاهر و جمیع حقائق در  
 حقیقتش ستور من امن به فتد امن بابتد و بمظان  
 امره فی کل الاعصار و من اعرض عنه فقد کفر بالله  
 المقدر لعزیز المختار \* و اگر نفسی بفتکر نماید در آنچه  
 مذکور شد بمقصود فائز میشود اگر چه باختصار نازل  
 شده و لکن صد هزار تفصیل در او ستور و عند ربک  
 علم کل شیء فی لوح مسطور \* نسئل الله ان یرزقک

ما قدر لا صفياءه وفتح على وجه قلبك ابواب  
 المعاني لتعرف من كلماته ما اراد وانه على كل شيء  
 \* قدير و الحمد لله رب العالمين \*  
 \* باسمه محبوس بیکتا \*

را نوحه اخزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب  
 فرج و بهجت از ظلم اهل طغیان من ظالم بسیاران مسدود  
 شده افتد لولا این کسی مسلم واضح و مبسوط است که  
 هر ظهور و قبلی ناس را بظهور بعد بشارت فرموده  
 علی قدر مقاماتم و استعداداتم بعضی بشاره  
 و بعضی تبلویحات خفیه و اما ظهور قبل فوق آنچه  
 تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان  
 حمد فرموده اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد  
 شد یک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف  
 می طلبیم \* ایاد هیچ موضعی از مواضع کتب  
 الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش توقف

نمائید قل فاتوبه لا وربی لعظیم الخیر \* از این فقره  
 گذشته ایاد هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر  
 شده که اگر نقضی با آیات ظاهر شود انکار نماید  
 و یا برقلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی  
 شبهه نماید این بعینه همان شبهه ایست که در این  
 ظهور مظاهرا مر مطالع سحبتن نموده اند قسم  
 بشمس معانی که اگر آیات متزلزل بدعیس انکار شود احد  
 قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطه بیان  
 روح ماسویه فداه ناظر باین ایام بودند و ما بحسب  
 به عبادت از سلم اعلی جز و صیای محکم و نضاح متقنه  
 و مواضع حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده کتاب  
 اسمانازل شد آخر فکر نمایند که مقصود چه بود و چه  
 کتاب اسمانامیده اند و در آن الواح جمیع اسمارا  
 واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند  
 و بعد مظاهرا اسمارا ببدع اسماء صیت فرموده اند

یا قلب العالم باطل لک من اذن لتسمع ما یغرد به ورقاء  
 الاحزان فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء  
 الشیطان وراء نداء الرحمن لاننا وجدنا ملأ البیان  
 فی غفلة وخرسان عظیم \* وفسنه المجویب من نور نفسی  
 ملتفت نشده که کتب الیه از هر تسی نازل مخصوصا  
 کتاب اسماء بچه جبت نازل شده که لک نتا کم  
 علیم خیر \* ولکن کجاست آذان صافیة تا لیکه از شرط احدیه  
 در کل صین مرتفع است اصفا نماید و کجاست ابصار  
 حدیده که انوار حکیمه را از کلمات مشرقه ادراک  
 کند ظاهرا شد قیتوم بجال معلوم و اوست جمال شمع  
 که کل با و وعده داده شده اند مع ذلک روح  
 منتنه حسد و بغضا بر تیرا بشانی اخذ نموده که با لوز  
 از نفعات رحمانی و روائح سبحانی در کزیند \* قل  
 یا قوم لا تعقبوا الذین هت علیهم کلمة العذاب وینظر  
 من ووجههم قهر الله الملک المقدر اعلم حکیم \*

معلوم نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی  
 حرکت نمیزمود چه میکردند لاوالذی جعلنی مستغینا  
 عن العالمین با اتانی بفضل مرعنه که فوق آنچه  
 کرده اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود عجبست  
 که آیات الهی را تلاوت مینمایند تا الله بلیغهم منزلها  
 و بهم لایشعرون محبوب امکان مع وصایای محکم  
 متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر  
 شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمت لامر الله  
 اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیت نموده اند  
 تفسیحا لامر الله و در اطراف ناسرا بخود میخوانند  
 آن عمل سر و این عمل حجب قدری انصاف است  
 آخرین غلام بانفسی عنادی نداشته این بسی  
 واضحست که بهر نفسی که اعتنا نشد لامر الله بوده  
 و اظهار السلطنته و اغزاز الکلمه خواهد بود بهر نفسی که  
 باین جهت غلی داشته با و اظهار عبودیت نموده اند



ضراً لامر الله وبعياً علیه و احدی از اجبای الهی  
 خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه  
 منع ننموده آیا اثر نار الهیه در قلوب بر تیه باقی  
 مانده و آیا انوار مصلح احدیه در افق خلیفه  
 تجلی نغیر نموده چه شده که هیا کل نفوس از این  
 نار مشتعل شده اند و از این انوار مستنصی کشته اند  
 بگو ای کار و انهنای مدائن عرفان جمال حرم  
 فجر صادق از افق سماء میشت سبحان طالع شده  
 بعجل نمایند که شاید بجزند مقبرین ملحق شوید بهشیر چه  
 خیف حرکت نمایند حسن است میندازید نقل اشارت  
 مؤتلفه را و بشر احدیه توجه نمایند قلم قدم میفرماید  
 ناله چنینم را نمیشنودید یا میشنودید و ادراک نمینمایید  
 اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید  
 در هوای الفاظ طیران نمایند اگر ایات بدیع عربیه  
 این ظهور را ادراک نمیکند در بیان فارسی که اقبل

نزل

نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده  
 تفکر نمایند لکن تجدوا الی الخ سبباً فوالذی شتعل نار حبیبی  
 علی شأن لا تخفوا میاه اعراض العالمین که طلع بیان مقصود  
 جز این ظهورند آشته روحی لنفسه الفداء ما قصر  
 فی تبلیغ امری و لکن الناس هم مقصرون  
 و مفرطون بر نفسیکه کیساعت خود را لوجه الله  
 از حجاب و اشارت مقتس کند و در آنچه از ملکوت الهی  
 بلسان عبری و پارسی نازل شده تفکر نماید  
 تا الله یقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم  
 المسجون لعنیر با حجار صلبه از کلمه الهیه در ناله  
 و چنینند و لکن بر تیه در غفلت عظیم اینست که کتب  
 الهیه از قبل نازل که از اجارا انحصار جاری  
 و لکن از قلوب اشعار اثری ظاهر نه صدق الله  
 اعلی اعظیم بدان ای سائل کلمه الهیه جامع کل معانی  
 بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور

طوبی لمن بلغها و اخرج اللثالی المکتوبه فیها اشراق  
 کلمه الهیه را مثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم  
 که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم  
 شمس کلمه که از افق شیتت ربانیه اشراق فرمود  
 بر کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا الذنبه چه که  
 شمس ظاهره مستد از کلمه جامع بوده و شکر تعرف  
 و لکن اشراق شمس ظاهره بصیر ظاهره ادراک  
 میشود و اشراق شمس کلمه بصیر باطن فوالذی نفسی  
 بیده که اگرانی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه  
 از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و منقود  
 خواهند شد و اگر نفسی بصیر الهی ملاحظه نماید اشراق  
 و انوار شراد کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن  
 طاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کل صحن  
 اصغای مینماید ندای الهی لا زال مرتفع و لکن  
 اذان ممنوع و اشراق انوار شرآفاق ظاهر

و لکن ابصار محجوب ای بسبب طبیب لازم که شیخ  
 با کبر اسم اعظم ردا بصار را رفع نماید و نحاس  
 وجود را ذوب نماید ای کاشش از وجود باغین  
 عرصه عرفان محجوب عالمین وسیع میشد تا از  
 حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهره تفصیل  
 فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار  
 مشکل است الا لمن استقی من الدریاق الا اعظم  
 و آن اینست که هر نفسیکه بجان خود فی الجمله رایحه  
 عرفان استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نمود  
 و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده  
 که از حق و ما عنده محسوم مانده اند از خدا نخواهند  
 که قلوب را طاهره و ابصار را حدید فرماید که شاید  
 خود را بشناسند و حق را از دوش تمیز دهند  
 و مقصود حق را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر  
 امم مقصود الهی فائز میشدند در حین ظهور محجوب میبایند

مع انکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بجز فی  
 از معانی آن فائز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود  
 محجب و غافل بوده اند مع انکه جیمیع در کتاب  
 الهی مذکور و سطور کل محروم بشأینکه بعضی از  
 مطالبی که نزد عامه بود نفوسیکه خود را از حواس  
 میسر دهند از او غافل مثل کون قائم در شمس  
 معروف و بشأنی در این قول ثابتند که هر  
 نفسی قائل شده انحضرت متولد میشود حکم  
 قتل بر او جاری نموده اند ملاحظه کنید خواص  
 چه مقدار بعید و محروم بوده اند تا انکه در  
 شمس کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود  
 مشهود گشت و همچنین قیامت و ما يتعلق بها که  
 احدی بر شیخی از طسظام بجز این بیانات که در  
 کتاب الهی بوده فائز نه و کل سراب را آب  
 توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مرتب

گذشته از اصل عرفان محسوب عالمیان محجب  
 بوده اند و بخار و هم و طین ظنون جیمیع بر تیرا  
 از منظر احدیه منع نموده تا انکه آمد مطهر اکبر فرمایند  
 بگو ترا هر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و  
 بشارت داد حال ملاحظه فرمایند آنچه ظاهر  
 شد محسباتی بود که جیمیع از آن غافل بودند و  
 اگر گفته شود کل در کتاب الهی ستور و مکنون بود  
 و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداء  
 طلعات معانی مقتنعه در عرفات کلمات الهیه  
 از خلف حجاب بیرون آمدند بداحق لاریب فیه  
 و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و آن  
 بین و مفصل حق لاریب فیه و اگر گفته شود که آنچه  
 در ظهور بدیع ظاهرا قبل نبوده و کل بدیعت این  
 قول هم صحیح و تمامست چه اگر حق جمل ذکره بگردد  
 الیوم تکلم فرمایند که جیمیع نامس از قبل و بعد بان

تکلم نموده و نمایندگله بدیع خواهد بود گوئیم متفکرون  
 در کلمه توحید ملاحظه کنند که در هر ظهوری مطابقت  
 بان ناطق و جسیع بر تیه از مثل مختلفه باین کلمه طبیعیه  
 متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابد احکم بدیع  
 از او سلب شده کلمه که حق بان تکلم میفرماید در آن  
 کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن  
 کلمه بر کل اشیاء ظاهر و باطن امر و می نماید دیگر  
 تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مطابقت  
 و نفسیه ظاهر شود و اینکه بعضی از ناس بعضی  
 از مطالب موهومه متکلم و بان افتخار و استکبار  
 مینمایند جسیع عند الله مردود و عین مذکور چه  
 فخر در عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت  
 در امر الله است نه در بیانات ظاهریه چنانچه ظهور  
 قبل این مراتب را بیان فرموده فانتظر و التفرقوا مثلاً  
 نفسیکه بذروه عرفان ارتقا نموده اند و نفسیکه

در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یک مقام قائم چه که  
 شرافت علم و عرفان ببا هو علم و عرفان نبوده اگر  
 مستهی بحق و قبول او شود محبوب و الامرد و دل  
 الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور مثلاً لویقول  
 ولدت کقولہ لم یلد و لم یولد اگر چه بر حسب ظاهر تزیه الهی  
 از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است  
 چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع و کن  
 این است یا از هم نظر بقبول حق است و باراده او  
 محقق شده چنانچه در کور عرفان و بیان شیت  
 الهیه تبخیریه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در  
 افذه عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر الاله  
 آن بحر قدم از جسیع اینکلمات محدثه مقدس و  
 ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزه نظر باید  
 باصل امر الهی باشد نه بعلو و دو مراتب عرفان  
 لفظیه که بین بر تیه محقق شده بایلیت کنت مستطیعاً

با بظنار ما هو استور و عدم استطاعت نظر  
 با حجاب نفوس است و آتانه لهو لغتی اجمید  
 وقتی فرمود بن ترانی و وقتی فرمود نظر ترانی  
 باری ایوم بهنیکه تصدیق نمود با پنجه از سیاه  
 مشیت الهی نازل او بنستی ذروه عرفان مرقی  
 و قارنومن دون آن محسوم و معدوم منسل شهر  
 ان یوقننا و ایام علی الاستقامه فی هذا الامر  
 الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ  
 الکرسکان مدائن الانشاء الا الذین سبقتم  
 الهدایه من الله لهم من القیوم ای مقبل در آنچه  
 از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمایند  
 تا ابواب علوم لاکهنایه بوجه قلبت مفتوح  
 شود و خود را زد و حق غنی و مستغنی مشاهده  
 نمائی و پس چه مداینکه ظهور حق مخصوص است  
 با بظنار معارف ظاهره و تغیسیر احکام ثابته

بین بریه بلکه در حین ظهور کل اشیاء حامل فووضت  
 و استعدادات لا تخصی شده و خواهند شد  
 و با اقتضای وقت و اسباب ملکته ظاهر میشود  
 و در این مقام مجلی در جواب سؤال یکی از قشیمین  
 نصاری که در مدینه کبیره ساکنت از سماء شیت  
 رحمن نازل و در بنیت نام بعضی از آن ذکر میشود که شیأ  
 بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیه که از ابصار  
 ستورات مطلع شوند قوله تعالی قد حضر  
 کتابک فی ملکوت ربک الرحمن و اخذناه بروح  
 و رجحان و اجبناک قبل السؤال فتکرتعرف بذات  
 من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک  
 بما فرزت بذکک و لو هو ستور فحسوف یکشف لک  
 اذا شاء الله و اراد و تری مالارات لعیون  
 یا ایها المتغسین بحر عرفان و الناظر الی شطر  
 ربک الرحمن اعلم بان الامر عظیم عظیم انظر تم

اذكر ان الذي ستمى بطيرس في ملكوت الله انه مع علو شأنه  
 وجلاله قدره وعظم مقامه كاد ان تنزل قدماه عن  
 الصراط فاخذته يد الفضل وعصمه من الزلل وحبله  
 من الموتين انك لو تعرف هذه النعمة التي يدبرها  
 بها الوراق على افنان سدرة المنتهى لتوقن بان  
 ما ذكر من قبل قد كحل بالحق واذا ما اكل في ملكوت الله  
 من النعمة الباقية الابدية ويشرب من كوثر الخائض  
 وسابيل المعاني ولكن الناس هم في حجاب  
 عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء وغفلوا عنه انهم  
 لو كانوا عذباء يخجلهم ان يتوقفوا في هذا الامر ولكن  
 ظهر ما ظهر وقضى الامر من لدى الله المقدر العزيز  
 المختار قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم  
 لكم ما قال من قبل كذلك وعدمه في الالواح ان كنتم  
 من العابرين انه يقول كما قال وانفق روحه كما  
 انفق اول مرة جبا لمن في السموات والارضين

ثم اعلم بان الابن اذا سلم الروح قد بكت الاشياء  
 كلها ولكن بانفاق روحه قد استعد كل شيء كما تشهد  
 وترى في الخلائق جميعين كل حكم ظهرت منه الحكمة  
 وكل عالم فصلت منه العلوم وكل صانع ظهرت منه  
 الصنائع وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها  
 من تأييد روح المتعال المتصرف الهنير ونشيدانية  
 حين اذا اتى في العالم تجلى على الحكيمات وبيده كل  
 ابرص عن داء الجهل والعسى وبراء كل سقيم عن سقم  
 الغفلة والهوى وسحت عين كل عمى وتزكت كل  
 نفس من لدن مقتدر قدير وفي مقام يطلق البرص  
 على كل ما يحجب به لعب عن عرفان ربه والذي احجب  
 انه ابرص ولا يذكر في ملكوت الله لعنه نزيه الجيد وانا  
 نشهد بان من كلمة الله طهر كل ابرص وبراء كل عليل  
 وطاب كل مريض وفتح المظلم العالم طوبى لمن  
 اقبل اليها بوجه هنير ثم اعلم بان الذي صعد

الى السماء قد نزل بالحق وبه مرت روح افضل  
 على العالم وكان ربك على ما اقول شهيدا  
 قد تعطر لعالم برجوعه وظهوره والذين اشتغلوا  
 بالدنيا وخسر فما لا يجدون عرف اعميتص وانا  
 وجدناهم على وهم عظيم قل ان التافوس  
 يصبح باسمه والتاقور بذكره ويشهد نفسه  
 طوبى للعارفين ولكن اليوم قد برء الابصر  
 قل ان يقول لكن طاهر او ان بطوره قد بر  
 العالم واهله من كل داء وسقم تعالى هذا الفضل  
 الذي ما سبقه فضل وتعالى بذه الرحمة التي سبقت  
 العالمين انك يا ايها المذكور في ملكوت الله  
 استقدر من ربك فتم وقل يا ملا الارض قد جا مجي  
 العالم ومضرم النار في قلب العالم وقد نادى  
 المناد في برية القدس باسم علي قبل نبيل بشر  
 اناس بقاء الله في جنة الابي وقد فتح بابها

ما افضل على وجوه لمعتلين وقد كل ما رقم لعلم  
 الاعلى في ملكوت الله رب الاخسرة والاولى  
 والذي اراده يأكله وانه لرزق بديع قل قد ظهر  
 التافوس الاعظم وتدفق يد ليشته في جنة الاحدية  
 استمعوا يا قوم ولا تكونن من لعنا فليلن انشاء  
 خلقي ظاهر شونك مقصود حق حل وعزرا از بيابا  
 ادراك نمايند ودر كمال خضوع وخشوع در مراقبت  
 امر الله وحفظ وصيانت آن از نفس مشركه مردوه  
 جهد نمايند انه على ما يشاء قد ير و بهر نفسيكه بر شحي  
 از گوشه بيان مرزوق شد ادراك ميسمايد كه در ظهور  
 نقطه بيان ظاهر شد آنچه لازال ستور بود و ظهور  
 و ظهور قبل بعينه ظهور ابن زكرايا و روست و در بعضي از  
 الولوج نازل ذكر شده ملاحظه فرمايد اينست آن  
 ظهور كه براي استعداد اهل عالم آمده هنگام فتا  
 عالم و اهل آن رسيد آمد انكيسكه باقى بود تا جنت

باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت  
 شد آنچه در بیان نازل شده اینست آن حال موعود  
 که فرموده بعد از من بیاید و پیش از منست او بود  
 آن نداء که باین آسمان و زمین بلند شد که  
 مقامهای الهی را درست نماید و تعمیر کند یعنی قلوب را  
 و آن همان نداء بود که این زگر تا قبل از روح فرزند  
 من آواز آن کسب که در بیابان ند میکند که راه  
 خداوند را درست کنید اگر افعی از اتهامات متولد  
 میشد احسن بود از اینکه انسان متولد شود و در ملکوت  
 الهی با عراض معسوف گردد طوبی للعقائم قول  
 للمرضعات بگو قلم اعلی میفرماید ای گمشدگان بترسید  
 هوی مرا قبول نذارید و دعوی نموده اید نفسی را  
 که بذكرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میکویید  
 اهل ظلمتید و از صبح میسر در گریز اگر تقرب جویند  
 البته در روشنائی اعمال مردوده نفسانی دیده

شود و ای بر نفسی که از این ایام و ثمر آن غافلند  
 عنقریب بر خود توجه نمایند و نیابند نفسی را که تسلی دهد  
 ایشان را خوشحال صدیقان که بصدق تبیین فایز  
 شدند خوشحال عارفان که بسبیل استیقام الهی شناخته  
 و ملکوت او توجه نموده اند خوشحال مسروران  
 و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدین عرفان  
 نفس چمن شتعل و روشن شده و بزجاجات قطع  
 از هبوب اریاح احزان و آفتان محفوظ مانده  
 نیکوست حال قوی دلان که از سطوت ظالمان  
 قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بنیایان  
 که بر بقا و فنا هر دو مطلع شده اند و بشرط بقا آنچه  
 نموده اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند  
 البته قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل  
 بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مستول و مذکورند  
 چه بسوف امراض و چه بسوف اهل اعراض



در این صورت اگر بشیرهای مشرکان در سبیل محبوب  
 عالمیان کشته شوید احب و احق بوده چه که دین نفس  
 محبوبست این شرم غوب را فراموش نکنید و از دست  
 دهید نیکوست حال درست کاران که از اعمالشان  
 عرف قبول رحمن ساطعت بدست حال غمازان  
 و مفسدان و ظالمان اگر چه با بین عباد بغرت  
 و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناگهان و  
 غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل  
 بروج بدیع در جمیع احوال این زمان از افاق فم مشت  
 رحمن مشرق و آن کلمه است که باین معنی بروج خطاب  
 فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و این زکریا  
 برای غسل تعمید و من برای آن آمده ام که حیات  
 جاوید بخشم و در ملکوت باقی در آورم بگو ای دوستان  
 سارقان و خائنان در کینگانان مترصدند ای  
 حاطان امانت رحمن غافل شوید و نسالی حب الهی را

از دزدان حفظ نماید قسم نسیرافق سماء موانی که اگر  
 نفسی الیوم حجبات او بام را خسرقت نماید نداس  
 الهی را اصفا کنند نیکوست حال نفوسیکه صنام  
 و همیته را بقدر لایته شکستند و ندای رحمن را شنیده  
 از باین اموات برخاسته اند علیهم نجات الله لکن  
 الاسماء والصفات ای الملل ارض ندای رحمن  
 ما بین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از صفاء  
 کلمه الهی بنا رجب شتعل و لکن انبیه دکان در قیود غفلت  
 و نیسان مانده اند حسرات آنرا نیافته اند تا چه  
 رسد ما بشتعال هم فی الهی و خال دون قوموا  
 یا قوم علی نصره الله قد جائکم الهیتوم الذی بشرکم  
 به القائم و بظهور الازلال الاکبر و الفرع الاعظم  
 و المخلصون بطوره یسرعون و لشرون بنا را نقل  
 یحترقون قل اقمکم بالله یا ملاهیبیان بان تصفوا  
 فی کلمه واحده و هی ان زکم الرحمن ما علق هذا الامر